

بررسی جایگاه خلیج فارس در سیاست خارجی منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا با محوریت نقش ایران (سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۸ش.)

تارا جهانگیری^۱

چکیده

با اعلام خروج نیروهای انگلستان از شرق سوئز و خلیج فارس در سال ۱۳۴۷ش.، آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به‌عنوان ابرقدرت غرب به تدریج نفوذ خود را در منطقه خلیج فارس گسترش داد تا از توسعه نفوذ شوروی در منطقه جلوگیری نماید. با مطرح شدن خلاء قدرت و تغییر موازنه قدرت در منطقه، آمریکا با زمینه‌سازی‌های سیاسی و تبلیغاتی حضور رسمی خود را به‌عنوان حافظ منافع غرب در خلیج فارس اعلام کرد. با توجه به اهمیت راهبردی خلیج فارس در سیاست خارجی منطقه‌ای آمریکا، در سال ۱۳۴۸ش. بر اساس دکترین نیکسون-کیسینجر، سیاستی به نام سیاست دو ستونی برای حفظ سلطه بر منطقه با هزینه دولت‌های محلی جهت بومی کردن مسائل منطقه ای اتخاذ شد که بر مبنای آن، ایران ستون نظامی و عربستان ستون مالی آن را تشکیل می‌دادند. سیاست دو ستونی حدود ۱۰ سال در منطقه ادامه یافت تا اینکه با وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ش. و از دست رفتن حمایت ایران به‌عنوان یکی از پایه‌های سیاست دو ستونی، راهبرد منطقه‌ای آمریکا در خلیج فارس در خلال دهه ۱۳۵۰ش. با شکست مواجه شد. در این مقاله سعی شده است تا جایگاه خلیج فارس در سیاست خارجی آمریکا در چارچوب دکترین نیکسون و با محوریت نقش ایران طی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۸ش. بررسی شود. روش پژوهش در این مقاله بر اساس منابع کتابخانه‌ای و آرشیوی و از نوع توصیفی-تحلیلی است.

واژگان کلیدی:

ایران، ایالات متحده آمریکا، خلیج فارس، سیاست خارجی.

درجه مقاله: علمی-ترویجی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۹/۲۰

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۷/۱۲

۱. کارشناس ارشد تاریخ، گرایش مطالعات خلیج فارس دانشگاه اصفهان، اصفهان- ایران

مقدمه

پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا به‌عنوان ابرقدرت بلوک غرب و حافظ منافع این بلوک در عرصه معادلات بین‌المللی ظهور کرد. از آنجا که سیاست خارجی آمریکا را همواره منافع امپریالیستی این کشور تعیین می‌کرد و هدف اساسی سیاست خارجی آن، حفظ منافع سرمایه‌داری بوده است، مناطقی از دیدگاه وزارت امور خارجه این کشور دارای منابع حیاتی بود که باید از آن محافظت می‌شد؛ از جمله این مناطق، منطقه خاورمیانه و به‌خصوص خلیج فارس بود که مطلوب‌ترین منطقه برای سرمایه‌گذاری خارجی بوده و به لحاظ موقعیت سوق‌الجیشی، نقش تعیین‌کننده‌ای در عرصه بین‌المللی داشت. هر چند این منطقه از دوران باستان مورد توجه کشورگشایان بود اما در دوره معاصر، علاوه بر جاذبه سنتی، عنصر استراتژیک نفت بر ارزش این منطقه افزود و بعد از جنگ جهانی دوم، هدف اصلی بلوک غرب این بود که منطقه خلیج فارس به‌عنوان منبع پر ارزش نفت در دست غرب باقی بماند. در این راستا، خلیج فارس در سیاست خارجی آمریکا همواره از اهمیت فوق‌العاده برخوردار بوده و برای حفظ این منطقه از جنگ جهانی دوم به بعد، دکتترین‌های مختلفی از سوی رؤسای جمهور آمریکا اتخاذ گردید که حاکی از جایگاه مهم خلیج فارس در سیاست خارجی منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا با محوریت نقش ایران که در قالب «سیاست دو ستونی» اعلام شد، طی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۸ ش. / ۱۹۷۹-۱۹۶۹ م. بررسی شود.

پیشینه پژوهش

در پژوهش حاضر سعی بر این است که به‌طور تخصصی به تبیین جایگاه راهبردی ایران به‌عنوان ستون اصلی دکتترین سیاست دو ستونی در خلال سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۸ ش.، راهبرد منطقه‌ای نیکسون جهت حضور مستمر در خلیج فارس و تحولات منطقه جنگ اکتبر در سال ۱۳۵۲ ش. / ۱۹۷۳ م. (شوکت نفتی اول) بپردازد. در رابطه با موضوع "بررسی جایگاه خلیج فارس در سیاست خارجی منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا" در دهه ۱۳۵۰ ش. / ۱۹۷۰ م. تحقیقات منسجمی صورت نگرفته است، اما در منابعی چند به بررسی سیاست‌ها و راهبرد آمریکا در منطقه خلیج فارس در این مقطع زمانی اشاراتی شده است، از جمله منابعی که کم و بیش به زوایایی از این موضوع پرداخته‌اند، عبارتند از: بیژن اسدی (۱۳۷۱)، *علائق و استراتژی ابرقدرت‌ها در خلیج فارس*؛ نویسنده در این کتاب به بررسی علائق و استراتژی ابرقدرت‌های قرن بیستم، آمریکا و شوروی در دوره نظام دو قطبی که این دو ابرقدرت در رقابت تنگاتنگ سیاسی و

نظامی به سر می‌بردند، پرداخته است. همایون الهی (۱۳۸۶) در کتاب خود با عنوان *خلیج فارس و مسائل آن* به بررسی اهمیت خلیج فارس از منظر استراتژیک و ژئوپلیتیک، تشریح سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا و شوروی در خلیج فارس، تأثیر نفت بر منطقه و سلطه‌گران در خلیج فارس می‌پردازد. جمیله کدیور (۱۳۷۹): نویسنده در کتاب خود با عنوان «رویارویی؛ انقلاب اسلامی ایران و آمریکا» به بررسی مباحثی همچون مبانی سیاست خارجی آمریکا، تشریح استراتژی‌های اتخاذ شده از سوی رهبران آمریکا جهت تأمین منافع این کشور در منطقه، نقش ایران در سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا در دوره پهلوی دوم، مواضع آمریکا طی سیزده ماه تحولات انقلابی در ایران (از دی ۱۳۵۶ تا بهمن ۱۳۵۷ ش.)، علت اصلی نگرانی آمریکا از پیروزی انقلاب در منطقه خلیج فارس، خروج ایران از زنجیره سیاسی- دفاعی و اقتصادی آمریکا می‌پردازد. همچنین نقش ایران به‌عنوان مهره اصلی در منطقه که حافظ منافع و عامل تثبیت وضع موجود و عاملی برای سرکوبی حرکت‌های انقلابی در منطقه بود را تبیین می‌کند. گریگوری بوندارفسکی (۱۳۵۸) در کتاب «تاریخ توسعه‌طلبی آمریکا در ایران»؛ کشور ایران را پایگاه استراتژیک آمریکا در آسیا طی سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش. تا انقلاب ایران معرفی می‌کند و می‌گوید که آمریکا از این طریق به استثمار و چپاول ثروت‌های ملی ایران به‌ویژه نفت دست زد و از محل سفارشات عظیم تسلیحاتی حکومت ایران و سپرده‌های میلیارد دلاری سردمداران رژیم سابق ایران در بزرگ‌ترین بانک‌های ایالات متحده سودهای کلانی عاید آمریکا شد. نویسنده، آمریکا را امپریالیسمی خوانده که در پی توسعه‌طلبی در ایران بوده و از دیدگاه وی آمریکا با سرکوب جنبش‌های ترقی‌خواه و دمکراتیک به حمایت از رژیم‌های محافظه‌کار برای حفظ وضع موجود و توسعه نفوذ خود در منطقه خلیج فارس به‌خصوص ایران طی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۳۲ ش. پرداخته است.

بررسی علل اهمیت خلیج فارس در سیاست خارجی منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا

طی سال‌های جنگ جهانی دوم، به‌تدریج نفوذ انگلستان به‌عنوان قدرت برتر در منطقه خلیج فارس کاهش یافت و آغاز این روند با بروز وقایعی چون نهضت ملی شدن صنعت نفت در سال ۱۳۲۹ ش. در ایران همراه بود. پس از آن، در سال ۱۳۳۵ ش. بعد از بحران کانال سوئز، انگلستان و فرانسه دچار وضع ناگواری شدند، زیرا اغلب کشورهای عرب، روابطشان را با آنها قطع نموده و دارائی‌ها و مؤسسات آموزشی آنان را مصادره و اتباع‌شان را اخراج کردند؛ همچنین انگلستان در

شرف از دست دادن مواضع سنتی خود بود. در مصر، جمال عبدالناصر نه تنها قرارداد ۱۹۵۴م. با انگلستان را به صورت یکجانبه لغو نمود، بلکه عراق نیز اعلام کرد که دیگر مایل نیست در پیمان بغداد با انگلستان همکاری داشته باشد. اردن نیز به اصرار فراوان از لندن قول گرفت که نیروهای انگلیسی از خاک این کشور بیرون بروند. انگلستان بر سر شیخ‌نشین‌های خلیج فارس با یمن اختلاف پیدا کرد و پس از آن، کودتای عراق در ۱۳۳۷ش/۱۹۵۸م. نیز به زوال قدرت انگلیس در منطقه کمک شایانی کرد. در برابر این حوادث پیایی، آمریکا به وسوسه افتاد تا از سیاستی که در جریان بحران سوئز پیش گرفته بود، بهره‌برداری کند و سراسر منطقه با چاه‌های نفت آن را زیر سلطه خود درآورد و نگذارد این منطقه حیاتی تحت نفوذ ابرقدرت دیگری قرار بگیرد (کدیور، ۱۳۷۹: ۱۵۲).

پس از جنگ جهانی دوم، نفوذ آمریکا در منطقه گسترش یافت و به حضور انگلستان نقش جنبی داده شد و تحرکات و اقدامات آمریکا در خلیج فارس همواره مبتنی بر یک رشته علایق و هدف‌های ویژه منطقه‌ای بود. در بحث سیاست خارجی و روابط بین‌الملل اصلی وجود دارد مبنی بر اینکه همیشه رفتار متقابل کشورها متوجه هدف یا اهدافی است. بنا به تعبیری؛ این هدف‌ها بخشی از منافع ملی کشورها را در روابط با سایر کشورها و تحرکات منطقه‌ای و بین‌المللی تشکیل می‌دهند. به عبارت روشن‌تر در اینکه کشورها در روابط با یکدیگر هدف یا هدف‌هایی را دنبال می‌کنند، تردیدی وجود ندارد. ضمناً در صحنه روابط بین‌الملل همه کشورها به دنبال کسب، حفظ یا توسعه هدف‌ها و آرمان‌هایی هستند که منافع ملی خوانده می‌شود. آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به عنوان یک ابرقدرت دارای علایق و از دیدگاه سیاست خارجی اش منافع ملی تعریف شده‌ای در رابطه با کشورها و مناطق و قاره‌های جهان بوده است. به ویژه منطقه خلیج فارس با توجه به موقعیت ممتاز اقتصادی و سیاسی و اهمیت استراتژیک و ژئوپلیتیک یکی از مناطقی بود که به شدت مورد توجه رهبران آن کشور بود (اسدی، ۱۳۸۸: ۳۱۶). در این راستا ریچارد نیکسون^۱ رئیس جمهوری آمریکا از حزب جمهوری خواه، خلیج فارس را جزء منافع حیاتی آمریکا می‌دانست، زیرا نفت یعنی خون رگ‌های جهان صنعتی یا به عبارت دیگر جهان سرمایه‌داری را در اختیار دارد. وی معتقد بود که آمریکا باید از منافع خود در این منطقه حتی به بهای بروز جنگ جهانی سوم حمایت کند و از حکومت‌های ارتجاعی به هر بهایی که شده، دفاع کند. وی همچنین اظهار می‌کرد: تا زمانی که اقتصاد کشورهای غربی با نفت تغذیه می‌شود، منطقه خلیج فارس و منابع آن جزء منافع حیاتی غرب باقی می‌ماند. خاورمیانه سال‌های طولانی

1. Richard Nixon

چهار راه آسیا، آفریقا و اروپا بوده و اینک خلیج فارس با نفت خود که مانند خون، صنعت نوین را حیات می‌بخشد، به‌صورت شاه‌رگ نفتی غرب درآمده است (نیکسون، ۱۳۷۴: ۱۳۳). نفت پایه کلیه روابط اقتصادی درون منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای کشورهای خلیج فارس را تشکیل می‌دهد. نفت خلیج فارس پس از جنگ جهانی اول و دوم نقش مهمی در گذران امور اقتصادی، صنعتی و نظامی کشورهای صنعتی جهان داشته است.

خاورمیانه به‌خصوص منطقه خلیج فارس، نخست؛ به‌علت موقعیت استراتژیکی ویژه یعنی واقع شدن در مجاورت مرزهای جنوبی شوروی که در طول سال‌های جنگ سرد رقیب اصلی آمریکا در جهان محسوب می‌شد و حفاظت این منطقه از نفوذ کمونیسم، یکی از مشغله‌های اصلی طراحان سیاست آمریکا در عصر نظام دوقطبی طی چهار دهه جنگ سرد (۱۳۶۴-۱۳۲۴ش. / ۱۹۸۵-۱۹۴۵م. بود. دوم؛ کشف نفت در اوایل قرن بیستم در کشورهای حوزه خلیج فارس، اهمیت منطقه را علاوه بر موقعیت سوق‌الجیشی برای آمریکا و متحدانش چندین برابر نمود، زیرا نفت به‌مثابه موتور محرکه برای به‌گردش درآوردن چرخ‌های صنعت و اقتصاد این کشور بود و منطقه خلیج فارس به‌عنوان بخشی از منافع حیاتی آمریکا در سیاست خارجی این کشور جایگاه ویژه‌ای یافت.

خط‌مشی آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس طی چهار دهه جنگ سرد برای تحقق سه هدف عمده یعنی مقابله با تهدید شوروی، تأمین جریان نفت از خلیج فارس به‌سوی غرب و تأمین امنیت رژیم اسرائیل شکل گرفت که نکات فوق در ادامه بیان خواهند شد.

مقابله با تهدید شوروی

یکی از دلایل حضور و فعالیت گسترده آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس، نزدیکی جغرافیائی شوروی سابق به کشورهای منطقه و به‌ویژه برخی از آنها مثل ایران و ترکیه بود. به این ترتیب، اتحاد جماهیر شوروی خطری بالقوه برای آمریکا در منطقه محسوب می‌شد و استراتژی آمریکا در خاورمیانه، بر اساس حفظ منافع حیاتی در یک منطقه بی‌ثبات که نه تنها در معرض مناقشات اعراب و رژیم اسرائیل بود، بلکه به نحو روزافزونی نیز در معرض تهدید اتحاد شوروی و اقمارش قرار داشت، تعریف شد و در همه جا فرض بر این بود که موجودیت اتحاد شوروی به معنی نوعی تهاجم و تجاوزطلبی است (روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۱/۳/۲۱). با اعلام خروج انگلستان از شرق سوئز و خلیج فارس در سال ۱۳۴۷ش. / ۱۹۶۸م. و خروج نهایی این کشور در پایان سال ۱۳۵۰ش. / ۱۹۷۱م. انگلستان حافظ منافع غرب در منطقه و تأمین‌کننده امنیت مورد نظر آنها بود اما پس از آن با

طرح مسأله خلاء قدرت و عنوان شدن تهدید شوروی، زمینه‌های لازم برای سیاست‌های آمریکا در منطقه فراهم آمد. در سال ۱۳۵۲ ش. / ۱۹۷۳ م. جوزف سیسکو^۱ معاون وزارت خارجه آمریکا در امور آسیای جنوبی و شمالی، طی نطقی در برابر کمیته امور خارجی در مورد منطقه خلیج فارس گفت: «خلیج فارس منطقه‌ای است که آمریکا منافع بسیار تعیین‌کننده‌ای از لحاظ سیاسی، اقتصادی و استراتژیک در آن دارد». همچنین سیسکو در اظهاراتش، علائق آمریکا را در منطقه این‌چنین تشریح کرد:

۱. حل مسائل موجود بین کشورهای منطقه از طریق مسالمت‌آمیز و تلاش جهت یافتن راهی هموارتر و بهتر برای ارتباط این کشورها با یکدیگر
۲. حمایت از امنیت جمعی منطقه‌ای، کوشش برای تأمین ثبات منطقه و تشویق و ترویج پیشرفت‌ها بدون دخالت خارجی‌ان
۳. دسترسی مداوم به ذخایر نفتی خلیج فارس با قیمت‌های مناسب به‌منظور رفع احتیاجات روزافزون آمریکا و کشورهای دوست و متحد آن در اروپا و آسیا
۴. توسعه روابط مالی و تجاری آمریکا با کشورهای منطقه (نخله، ۱۳۵۹: ۷۱-۷۰). بدون تردید، نخستین هدف آمریکا، جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی در این منطقه بود. هدفی که تضمین‌کننده جریان بی‌مانع نفت به اروپا، ایالات متحده آمریکا و اقیانوس هند و در عین حال توازن قدرت‌های منطقه را به‌عنوان کشورهای طرفدار آمریکا نگه می‌داشت. برای تحقق بخشیدن به این اهداف، آمریکا تعداد زیادی قرارداد نظامی و اقتصادی با کشورهای منطقه منعقد ساخت.

تأمین جریان مطمئن نفت از خلیج فارس به‌سوی غرب

همه کشورهای منطقه خلیج فارس تولیدکننده نفت هستند و اقتصادشان بر درآمدهای نفتی قابل توجه استوار است. به‌ویژه در دوره‌های زمانی که قیمت نفت بنا به شرایطی افزایش یافته است - مانند تحریم نفتی ۱۹۷۳ م. موسوم به شوک اول نفتی - این کشورها ثروت بالایی را کسب کرده‌اند. همین امر زمینه مناسبی را برای نزدیکی روابط آمریکا با کشورهای منطقه به‌منظور بهره‌برداری هر چه بیشتر از امکانات اقتصادی و تجاری آنان فراهم کرده است. با توجه به انباشت قسمت عمده ذخایر نفت جهان در خلیج فارس، سطح تولید بالای نفت این کشورها و بعضاً

جمعیت کم غالب آنها و مزاد درآمدهای نفتی این کشورها باعث شده است که خلیج فارس همواره از دیدگاه غرب به عنوان یک بازار بسیار مطلوب اقتصادی و تجاری بررسی شود. موقعیت ویژه خاورمیانه به خصوص منطقه خلیج فارس، از نظر دارا بودن ذخایر غنی نفت و گاز، موقعیت استراتژیک آن و اهمیت این منطقه به عنوان یک بازار مطلوب اقتصادی، توجه جهان غرب را به شدت به این منطقه معطوف داشت.

آمار و ارقام بیانگر آن است که بخش قابل توجهی از ذخایر ثابت شده نفت و گاز طبیعی دنیا در کشورهای منطقه خاورمیانه قرار دارد. در حدود دو سوم ذخایر ثابت شده نفت دنیا و یک چهارم ذخایر گاز طبیعی جهان در منطقه خلیج فارس نهفته است. از این رو، با توجه به وابستگی شدید کشورهای صنعتی به نفت منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، آمریکا و متحدان آن نسبت به تحولاتی که بر دسترسی آنها به نفت منطقه اثر می‌گذاشت، بی‌تفاوت نبودند. همچنین با توجه به تک‌محصولی بودن اقتصاد کشورهای منطقه که به‌طور عمده درآمدها ناشی از ارز حاصله از فروش نفت بود، افزایش بهای نفت، زمینه مناسبی را برای جذب برگشت مجدد دلارهای نفتی به جیب غرب، به خصوص آمریکا فراهم می‌کرد. یکی از اهداف اساسی آمریکا در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و به موازات افزایش تدریجی درآمدهای نفتی کشورهای منطقه، فراهم آوردن زمینه‌های لازم برای جذب هر چه بیشتر دلارهای نفتی کشورهای منطقه بود. (کدیور، ۱۳۷۹: ۱۵۵).

تأمین امنیت رژیم اسرائیل

عامل دیگری که در شمار یکی از مهم‌ترین اصول در اهداف خاورمیانه‌ای آمریکا قرار داشت، مسأله تأمین امنیت رژیم اسرائیل بود. آمریکا به رژیم اسرائیل به عنوان یک متحد استراتژیک می‌نگرد و از آن حمایت می‌کند. از زمان تأسیس رژیم اسرائیل در اردیبهشت ۱۳۲۷ ش. / مه ۱۹۴۸ م. و فعال شدن سیاست آمریکا در خاورمیانه، امنیت رژیم اسرائیل جزء اهداف سه‌گانه آمریکا در منطقه بود و این عامل بر همه دکترین‌های رؤسای جمهور آمریکا برای منطقه خلیج فارس و خاورمیانه سایه افکنده است و همواره رؤسای جمهور آمریکا تحت فشار لابی‌های صهیونیست آمریکایی، این دکترین را در صدر برنامه‌های خود قرار داده‌اند. زیرا بعد از جنگ جهانی دوم، حفظ موجودیت رژیم اسرائیل یکی از منافع عمده آمریکا در خاورمیانه بود و سیاست‌گزاران آمریکا در استراتژی‌هایی که برای خاورمیانه طراحی کردند، همیشه به تعهدشان نسبت به رژیم اسرائیل پای‌بند بوده‌اند. در واقع، دلیل اصلی برای جهت‌گیری سیاست آمریکا نسبت به اسرائیل نقشی است که این رژیم برای آمریکا ایفاء می‌کند.

نیروی هوایی اسرائیل بر سراسر منطقه خاورمیانه مسلط بود و جنگ‌های پی در پی اسرائیل میدان آزمایش مناسبی برای تسلیحات آمریکا و مجرای برای صدور این تسلیحات به رژیم‌ها و جنبش‌های غیرمردمی آمریکای جنوبی، ایران در زمان محمدرضا پهلوی، گواتمالا و نیکاراگوئه بوده است. موساد (سازمان جاسوسی اسرائیل) با دیگر سرویس‌های آمریکا در جمع‌آوری اطلاعات و عملیات همکاری داشته و دارد. همچنین اسرائیل دارای موشک‌هایی بود که توان هدف قرار دادن اتحاد جماهیر شوروی را داشتند (اخترشهر، ۱۳۸۳: ۱۰۵-۱۰۴).

هر چند ایران به‌عنوان ستون نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس در رابطه با اقدامات رژیم اسرائیل در کرانه باختری رود اردن و نقاط دیگر انتقاد بسیار به‌عمل آورده بود اما در همان حال با رژیم اسرائیل نیز روابطی مفید و پنهانی برقرار کرده بود و نمایندگان ارشد این دو دولت در هر دو کشور اقامت یافته بودند اما روابط دیپلماتیک رسمی نداشتند. اخبار اطلاعاتی بین دو کشور رد و بدل می‌شد و اسرائیل در حال اجرای چند پروژه فنی و کشاورزی در ایران بود. علی‌رغم تحریم نفتی اعراب، ایران جریان نفت خود به اسرائیل را قطع نکرده بود و حدوداً ۵۰ درصد نفت مورد نیاز اسرائیل را تأمین می‌کرد (دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ۱۳۶۶: ۱۵۱/۱-۱۵۰).

البته باید خاطر نشان کرد که پایه اولیه روابط ایران و رژیم اسرائیل به سبب تنفیری بود که ایران و اسرائیل نسبت به کشورهای عرب به‌خصوص کشورهای تندرو عرب از قبیل مصر (دوران ناصر)، عراق و سوریه حس می‌کردند و این تنفر مشترک پایه‌ای طبیعی برای همکاری در فعالیت‌های اطلاعاتی علیه کشورهای عرب منطقه فراهم کرد. به علاوه سرویس‌های اطلاعاتی اسرائیل بسیار ورزیده بودند، توانایی‌های عملیاتی فوق‌العاده‌ای در سراسر خاورمیانه داشتند و می‌خواستند ایران را از خدماتی برخوردار سازند که سرویس‌های آمریکا یا دیگر کشورها نمی‌خواستند یا نمی‌توانستند عرضه کنند و این امر، همکاری منطقه‌ای ایران با اسرائیل را برای شاه [محمدرضا پهلوی] بسیار جاذب می‌ساخت (گازبوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۱۳-۲۱۲). اما عواملی که روابط این دو دولت را تهدید کرده و محدود می‌ساخت، عبارت بودند از: تهدید اعراب و فشار این کشورها مبنی بر قطع روابط ایران با اسرائیل، مخالفت‌های شدید داخلی به‌ویژه از سوی روحانیون که از دیرباز مسئله آزادی فلسطین و محو دولت اسرائیل را جزئی از آرمان خود می‌دانستند.

در ادامه باید گفت که به‌دلایل گوناگون، ایران در سیاست خارجی رژیم اسرائیل از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. بخشی از این دلایل عبارت بود از:

- حمایت ایران از رژیم اسرائیل در مقابل اعراب بر اساس دکترین محورهای پیرامون که بر اساس این دکترین، رژیم اسرائیل باید روابط خود را با کشورهای پیرامونش به‌ویژه ترکیه و ایران توسعه دهد.
- نیاز اسرائیل به نفت ایران به‌عنوان منبع اصلی تأمین انرژی این کشور
- درآمدهای حاصل از سرمایه‌گذاری در ایران و فروش تجهیزات نظامی به این کشور
- حمایت‌ها و کمک‌های مالی دولت و سرمایه‌داران یهودی در ایران (زهیری، ۱۳۷۷: ۱۵۳-۱۵۲).

بسیاری از سیاستمداران و تحلیلگران آمریکائی، رژیم اسرائیل را پاسدار سلطه آمریکا بر منطقه خاورمیانه می‌دانستند و مؤلفه‌هایی که سبب می‌شد تا رژیم اسرائیل در سیاست خارجی آمریکا به‌عنوان یک متحد استراتژیک به‌شمار آید، در روابط ایران به‌عنوان ستون نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس یافت می‌شد. بنابراین، برای آمریکایی‌ها عاقلانه‌ترین راه این بود که پیوند میان دو هم‌پیمان استراتژیک خود را مستحکم سازد و پاسداری از منافع حیاتی خود را در منطقه به آنان واگذار کند. اما جنگ ۱۳۵۲ش. / ۱۹۷۳م، اعراب و اسرائیل، آمریکا را غافلگیر کرد. ساعت ۲ بامداد ششم اکتبر ۱۹۷۳م. مصادف با یوم کیپور مقدس‌ترین عید یهودیان، ارتش‌های مصر و سوریه با استفاده از صدها جنگنده و هزاران توپ صحرایی مواضع اسرائیلی‌ها را در مناطق اشغالی (صحرای سینای مصر و بلندی‌های جولان سوریه) از سال ۱۳۴۶ش. / ۱۹۶۷م. زیر آتش سنگین گرفتند، با این امید که سرزمین‌های خود را پس بگیرند. جنگ سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳م. اعراب و اسرائیل این تفاوت آشکار را با یکدیگر داشت که در سال ۱۹۶۷م. از میان تولیدکنندگان نفت، تنها عربستان و کویت اعلام کرده بودند به کشورهای حامی اسرائیل نفت نخواهند داد؛ اعلامی که در حد حرف باقی ماند و کاهشی در تولید به وجود نیامد. اما در سال ۱۹۷۳م. اعراب با نفت به حمایت از مصر و سوریه علیه اسرائیل به‌پا خاستند. وزرای عربی اوپک شامل عربستان، عراق، کویت، قطر، امارات متحده عربی، لیبی و الجزایر در پایان نشست در کویت در ۱۷ اکتبر ۱۹۷۳م. اعلام کردند که از تولید نفت خود به میزان ۵ درصد در هر ماه کاسته و این کاهش را تا قطع کامل تولید ادامه خواهند داد. هدف از این تحریم، فشار به اسرائیل با هدف بازگرداندن سرزمین‌های مصر و سوریه بود که از سال ۱۹۶۷م. تصرف شده بود. دو روز پس از اعلام تحریم نفتی، ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور ایالات متحده، از کنگره کشورش خواست پرداخت مبلغ ۲/۲ میلیارد دلار به‌عنوان کمک نظامی به رژیم اسرائیل را تصویب کند که این عمل باعث شد بلافاصله عربستان تمامی محموله‌های نفتی را که از بنادر خود به مقصد

ایالات متحده فرستاده می شد، متوقف سازد؛ اقدامی که سایر اعراب از آن حمایت کردند. همچنین تحریم کاملی علیه هلند که رسماً اعلام کرد اجازه می دهد کمک‌های نظامی ناتو از خاک آن کشور به اسرائیل برسد، در ۲۸ اکتبر ۱۹۷۳ م. به اجراء درآمد. سرانجام پس از هیجده روز زدوخوردهای خونینی که حاصل آن هزاران کشته، زخمی، اسیر و سقوط ده ها فروند هواپیمای جنگنده بود، در تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۳ م. جنگ خاتمه یافت و نمایندگان طرف‌های درگیر سه روز بعد، در ۲۷ اکتبر ۱۹۷۳ م. دور میز مذاکره نشستند اما تحریم همچنان به قوت خود باقی ماند. دولت وقت ایران با این استدلال که نباید از نفت به عنوان ابزار سیاسی بهره برداری کرد، از پیوستن به تحریم کنندگان نفتی آمریکا و دیگر حامیان اسرائیل خودداری کرد. با گذشت دو ماه و یک هفته از شروع تحریم، در ۲۳ دسامبر ۱۹۷۳ م. شاه ایران در اجلاس وزرای نفت اوپک در تهران پیشنهاد داد که قیمت نفت خام ۱۲ دلار در بشکه تعیین شود و این پیشنهاد مورد موافقت قرار گرفت. پس از این افزایش قیمت، آمریکا از شاه ایران انتقاد کرد که چرا چنین قیمت بالایی را پیشنهاد داده بود. در ژانویه ۱۹۷۴ م. دولت ایران مزایده‌ای در خلیج فارس صورت داد و محموله نفتی را بشکه ای ۱۷/۰۴ دلار فروخت و بدین وسیله ادعا کرد که مطابق قانون بازار که قیمت‌ها را نظام عرضه و تقاضا تعیین می کند، قیمت نفت می تواند تا ۶۰۰ درصد افزایش یابد. این نخستین بار بود که از نفت نه تنها به عنوان کالایی اقتصادی، بلکه به عنوان سلاحی سیاسی استفاده شد؛ تحریم نفتی عربی در ۱۸ مارس ۱۹۷۴ م. رسماً لغو شد (ملک، ۱۳۸۵: ۵۰۱/۳-۵۰۴).

نقش دکترین نیکسون در سیاست خارجی منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس

انگلستان از قرن نوزدهم به منظور حفاظت از راه‌های دریایی مستعمرات آسیایی خود در آب‌های اقیانوس هند، دریای عمان و خلیج فارس حضور داشت و تا جنگ جهانی دوم قدرت مسلط بر این آب‌ها بود. در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، ناوگان آمریکا نیز در این آب‌ها حضور یافت. پیروزی کمونیست‌ها در یمن جنوبی و واگذاری تأسیسات دریایی به اتحاد شوروی موجب شد ناوگان این کشور نیز در آب‌های دریای سرخ و اقیانوس هند به‌طور منظم حضور یابد. خروج انگلیسی‌ها از شرق سوئز در اوج درگیری آمریکا در جنگ ویتنام، موجب پیدایش مفهوم خلاء قدرت شد که از آن زمان به بعد بر تحولات منطقه سایه افکند. استراتژی آمریکا در خلیج فارس از اواخر دهه ۱۳۴۰ ش. / ۱۹۶۰ م. به‌طور عمده در پی آن بود که این خلاء را پر کند. از جمله تدابیری که اتخاذ شد، دکترین نیکسون بود. اساس دکترین نیکسون این بود که با توجه به ناتوانی آمریکا از مداخله نظامی در گوشه و کنار جهان و نیز عدم توانائی قدرت‌های اروپایی به

ایفای این نقش در سطح جهانی، قدرت‌های منطقه‌ای باید وظیفه دفاع از منافع جهان آزاد را برعهده بگیرند (معرفت‌جو، ۱۳۶۹: ۵۲). بر این اساس، ایالات متحده آمریکا در آغاز دهه ۱۳۵۰ ش. / ۱۹۷۰ م. وادار شده بود که دریا بد جنگ در ویتنام با پیروزی به پایان نمی‌رسد و افکار عمومی جامعه آمریکا هم به شدت مخالف با مداخله نظامی در خارج بود. زیرا در این برهه زمانی در شدیدترین مراحل جنگ ویتنام، آمریکا ۵۰۰ هزار سرباز به جنوب شرقی آسیا گسیل کرده بود و امکان حضور نظامی گسترده در مناطق دیگر وجود نداشت.

از این رو، آمریکا که در زمان اعلام خروج نیروهای انگلیس در ویتنام گرفتار بود و برایش امکان نداشت جای انگلیس را پر کند، سیاستی را در پیش گرفت که نیکسون آن را «سیاست دو پایه‌ای» نامید. زیرا در پایان دهه ۱۳۴۰ ش. / ۱۹۶۰ م. که دولت آمریکا تجربه تلخ حضور نظامی خود را در جنگ ویتنام پشت سر گذاشته بود، علی‌رغم تمایل به پر کردن خلاء قدرت ناشی از خروج انگلستان از خلیج فارس، به دلیل فشار افکار عمومی مردم آمریکا نمی‌توانست خود را مجدداً درگیر حوادث احتمالی دیگری بکند، بنا بر این، طرحی را که بعدها به دکترین نیکسون-کیسینجر یا «سیاست دو ستونی» مشهور شد، در منطقه خلیج فارس به اجرا درآورد (الهی، ۱۳۸۶: ۲۵۹). اساس طرح بر بومی کردن مسائل منطقه‌ای قرار داشت و چنین برنامه‌ریزی شده بود که دو دولت بزرگ حاشیه خلیج فارس؛ ایران و عربستان تقویت شوند و به‌وسیله این دو دولت بدون حضور مستقیم آمریکا، اولاً؛ موقعیت و نفوذ سیاسی ایالات متحده را در خلیج فارس مستحکم نماید، ثانیاً؛ موجبات اعتراض شوروی سابق و احياناً مجامع بین‌المللی را فراهم نسازد. در اجرای سیاست دو ستونی، ایران به‌عنوان ستون نظامی و به‌صورت ژاندارم منطقه در می‌آمد و عربستان به‌عنوان ستون مالی، هزینه‌های طرح را تأمین می‌کرد.

نیکسون در جزیره گوام^۱ واقع در اقیانوس آرام، کاهش نیروهای آمریکائی را در آسیا پس از پایان جنگ ویتنام پیش‌بینی کرد و گفت: آمریکا دیگر هرگز در یک جنگ آسیایی دخالت نخواهد کرد. در آینده ممکن است اگر یک کشور دوست آمریکا مورد تجاوز قرار گیرد، از او دفاع کنیم اما آمریکا دیگر از سربازان خود به‌عنوان حافظ منافع و استقلال کشورهای آسیائی و یا به‌منظور توسعه نفوذ استفاده نخواهد کرد، بلکه از طریق داد و ستد، همکاری‌های اقتصادی، فرهنگی، تکنولوژیکی و راهنمایی‌های نظامی به دوستان خود در آسیا کمک خواهیم کرد تا قدرت و نیروی لازم را برای دفاع کامل از استقلال و حاکمیت خود به‌دست آورند (روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۱/۲/۹).

مقامات آمریکائی معتقد بودند که پس از خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس، آمریکا بنا به دلایل مذکور نمی‌توانست به شکل فیزیکی و نظامی در منطقه حضور دائم داشته باشد، بلکه بیشتر علاقه‌مند به همکاری با ایران و عربستان در منطقه است. نیکسون معتقد بود که همکاری بین ایران و عربستان و کمک به آنها وسیله‌ای برای ایجاد ثبات و امنیت منطقه‌ای و جلوگیری از نفوذ خارجی و به‌ویژه ایدئولوژی کمونیسم به‌وسیله شوروی در منطقه خواهد شد. آمریکا با همکاری انگلستان در زمینه‌سازی تحقق سیاست جدید منطقه‌ای خود پس از اعلام دکتترین نیکسون تلاش کرد که روابط ایران و کشورهای عرب منطقه بهبود یافته و حتی‌الامکان اختلافات جاری فیما بین را کاهش دهد. ریچارد نیکسون در تاریخ ۲۲ ژوئیه ۱۹۶۹م. در راه سفرش به فیلیپین و در زمان اقامتش در جزیره گوام، دکتترین خود را اعلام کرد. بر اساس «دکتترین نیکسون» یا «گوام»، آمریکا منافع منطقه‌ای خود را با استفاده از دوستان و متحدان منطقه‌ای و بدون مشارکت مستقیم خود تأمین و حفظ خواهد کرد. بر همین اساس، پس از خروج کامل نیروهای انگلیسی از خلیج فارس در پایان دسامبر ۱۹۷۱م. یک ترتیب امنیت جدید منطقه‌ای به نام «سیاست دو ستونی» با مشارکت مستقیم ایران و عربستان سعودی شکل گرفت. آمریکا با طرح و اجرای حساب‌شده و هوشمندانه توانست از بخش قابل‌توجهی از نیروهای خود در سایر نقاط از جمله در جبهه‌های گسترده ویتنام استفاده کند و از سوی دیگر، هزینه‌های نظامی آمریکا را نیز کاهش دهد (اسدی، ۱۳۷۱: ۹۲).

بر اساس این دکتترین، ایران نقش «پایه نظامی» و عربستان نقش «پایه مالی» را عهده‌دار شدند. ایران نیز به‌عنوان بزرگ‌ترین قدرت منطقه، با داشتن بیشترین خط ساحلی و علائق اقتصادی و سابقه تاریخی در پی اعلام خروج انگلستان و عدم پذیرش این مسئولیت از طرف آمریکا، خلیج فارس را منطقه حیاتی خود نامید و برای حفظ منافع خود در این منطقه اعلام کرد که خلاء قدرتی که در نتیجه خروج بریتانیا حاصل خواهد شد، نباید به‌وسیله هیچ کشوری در خارج از منطقه پر شود (روزنامه کیهان، ۱۵/۱۰/۱۳۴۷). اساس دکتترین نیکسون بر تقویت قدرت نظامی ایران و قدرت اقتصادی عربستان قرار داشت، به‌نحوی که به‌ویژه ایران بتواند با موافقت و همکاری عربستان سعودی به‌صورت یک قدرت منطقه‌ای و به‌عبارت روشن‌تر به‌عنوان «ژاندارم یا پلیس منطقه» وارد عمل شود. به‌همین جهت بود که آمریکا به‌تدریج کمک‌های نظامی قابل‌توجهی را به هر دو کشور ارائه کرد تا آنان بتوانند از منافع منطقه‌ای آمریکا دفاع کنند. طبق دکتترین نیکسون، برخی از کشورهای جهان سوم که دارای اوضاع نظامی و اقتصادی بهتری از دیگر کشورها بودند، باید نقش فعال سیاسی و نظامی را بازی می‌کردند و در وهله اول

بر منافع خود تکیه داشته باشند و از این طریق بار سنگین حفظ ثبات سرمایه‌داری را که از زمان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۳۴۸ ش. / ۱۹۶۹ م. تقریباً به‌تنهایی بر دوش ایالات متحده آمریکا بود را کاهش می‌دادند (هالیدی، ۱۳۵۸: ۲۵۹).

در این رابطه، ریچارد نیکسون اظهار کرده بود که «دست‌های آسیائی باید آینده آسیا را شکل دهند» بدین جهت ملل آسیائی به همکاری بیشتر به‌منظور مقابله با تهدید احتمالی کمونیست‌ها در آسیا تشویق شدند. به‌دلیل اینکه مسئله دفاع و توسعه سایر کشورها در درجه اول، مسئولیت خود کشور و در درجه دوم یک مسئولیت منطقه‌ای است. در واقع حکومت نیکسون از طریق کاهش نیروی انسانی و هزینه‌های مربوطه، اقدام به صرفه‌جویی در آسیا کرد (برودین و دیگران، ۱۳۵۳: ۱۳۷-۱۳۴). از این رو بود که مشکل دولت آمریکا در مقابل ویتنام و افکار عمومی مردم آمریکا در دهه ۱۳۵۰ ش. / ۱۹۷۰ م. امکان پذیرفتن هر گونه مسئولیت جدیدی را در سرکوبی یک بحران سیاسی دیگر در هر نقطه جهان، از رهبران آمریکا سلب نموده بود.

جایگاه راهبردی ایران در دکترین نیکسون

ایران در خلال سال‌های دهه ۱۳۵۰ ش. در چارچوب دکترین نیکسون به یک قدرت نظامی منطقه‌ای تبدیل شد. اگر چه عواملی مانند افزایش شدید درآمد نفت، برخورداری از جمعیت نسبتاً زیاد در منطقه خلیج فارس، وسعت کشور و اهمیت سیاسی-جغرافیایی آن، نظام نسبتاً باثبات داخلی، پیدایش «خلاء قدرت» پس از خروج نیروهای نظامی انگلستان از منطقه در ارتقاء ایران به چنان موقعیتی مؤثر بودند اما به نظر برخی محققان، مهم‌ترین عامل در این زمینه، پذیرش نقش شریک فرودست و کارگزار سیاست‌های امنیتی غرب، توسط رژیم گذشته ایران بود. به‌عبارت دیگر، تنها بر اثر رشد پویای قدرت ملی، اقتصاد، منابع، جمعیت، ارتقای کیفی توان علمی و فکری کشور نبود که دولت ایران تصمیم گرفت اقتدار خود را در منطقه خلیج فارس گسترش دهد، بلکه ایران برای ایفای چنین نقشی انتخاب شد. علل این‌گزینه را باید در دگرگونی‌هایی جست که در اواخر دهه ۱۳۴۰ ش. و اوایل دهه ۱۳۵۰ ش. در صحنه جهانی پدیدار شد. ظهور نخستین علائم بحران اقتصادی در غرب به‌ویژه در ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی و کاهش نرخ‌های رشد اقتصادی، درگیری فزاینده آمریکا و قرار گرفتن آن در سراسیمگی شکست ویتنام، برخاستن موج‌های گسترده استقلال‌خواهی و انقلاب در جهان سوم، ظهور اروپا و ژاپن به‌عنوان قدرت‌های اقتصادی رقیب، بروز نوسانات شدید در نظام پولی بین‌المللی و افول دلار در منظومه پولی، رشد شدید نرخ‌های تورم و بیکاری در آمریکا و اروپا، اهمیت فزاینده نفت به‌عنوان

عاملی حیاتی در تداوم بقاء و رشد اقتصادی غرب و تمرکز شدید منابع و ذخایر این ماده پراهمیت در منطقه خلیج فارس از مهمترین متغیرهای کلانی است که به اتخاذ تدابیر جدیدی از سوی غرب انجامید و دکترین نیکسون یکی از آنها بود (معرفت‌جو، ۱۳۶۷: ۳۶).

همچنین از دیدگاه سیاست‌گزاران آمریکا، جایگاه ایران در خط شمالی خاورمیانه آن را به منظور دفاع از آن منطقه، برای دفاع مقدم از منطقه مدیترانه و به‌عنوان پایگاهی برای حمله‌های هوایی یا زمینی به داخل اتحاد جماهیر شوروی، حیاتی می‌ساخت. منابع نفت ایران و دیگر کشورهای خلیج فارس برای توانایی غرب به منظور دوام آوردن در یک جنگ طولانی حیاتی بود. اگر جنگ فراگیری هم در کار نبود، ایران به‌عنوان پایگاهی برای هدایت عملیات جمع‌آوری اطلاعات علیه شوروی، جاسوسی آن سوی مرز و همچنین از سال ۱۳۵۴ ش. / ۱۹۷۵ م. مراقبت الکترونیک تجهیزات آزمون موشک شوروی در آسیای مرکزی ارزشمند بود (گاز. یوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۶۵).

یکی از مهم‌ترین علائق آمریکا در خلیج فارس، دسترسی مداوم و مطمئن خود و به‌ویژه متحدان غربی او و ژاپن به نفت منطقه است. آمریکا برای تحقق این هدف مهم خود به رژیم شاه متکی بود. شاه علاوه بر اجرای نقش مسئولیت ژاندارمی منطقه و حفظ علائق آمریکا، برای آن کشور امکان طلایی عدم دخالت مستقیم نیروهایش را در خلیج فارس فراهم کرده بود. این امکان باعث شده بود تا از تجدید تجربه بد ویتنام دیگری همراه با خسارت‌های زیاد نظامی و سیاسی برای آمریکا جلوگیری شود و آن کشور بی‌دردتر و کم‌خرج‌تر در منطقه فعالیت کند (اسدی، ۱۳۶۹: ۸۸).

روابط ایران و آمریکا اهرم اصلی در اتخاذ سیاست‌های غرب‌گرایانه این کشور بود. اتکاء ایران به آمریکا به‌عنوان تنها قدرت قادر به مقابله با فشار شوروی سبب شد که ایران در زمینه تسلیحات، تکنولوژی و روش زندگی آمریکائی سرمایه‌گذاری‌های سنگینی انجام دهد. از نظر ایران، آمریکا آنقدر از ایران دور بود که نمی‌توانست مانند دیگر قدرت‌های منطقه به‌خصوص بریتانیا که در گذشته برای خنثی کردن فشارهای شوروی به ایران آمده بودند، حاکمیت ایران را به خطر اندازد. در این مسیر، شاه اجازه داد که بعضی از تأسیسات و عملیات حساس اطلاعاتی آمریکا در ایران تأسیس شود و از طریق آن از فواید حاصل از رابطه بسیار نزدیک با جامعه اطلاعاتی آمریکا نیز برخوردار شد (دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ۱۳۶۶: ۱۴۷/۱).

نیکسون رئیس‌جمهور اسبق آمریکا در کتاب خود به‌نام *جنگ واقعی - صلح واقعی*، در اهمیت نقش ایران به منظور پیشبرد سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا، اینگونه نوشت: در واقع دو ماه پس

از اعلامیه ژانویه ۱۹۶۸م. بریتانیا در باره قصد عقب‌نشینی، شوروی‌ها آوردن قدرت دریایی به منطقه را آغاز کردند؛ در ماه مارس ۱۹۶۸م. ناوگان کوچکی از نیروی دریایی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، وظیفه و مأموریتی دائمی در اقیانوس هند داشت. این دگرگونی زمانی رخ داد که فریادهای علیه جنگ در ویتنام، سؤالاتی جدی به‌وجود آورده بود که آیا جامعه آمریکا از درگیری عمده دیگری در نقطه دردمس‌آفرین دوردستی مانند خلیج فارس پشتیبانی خواهد کرد یا نه. واشنگتن به عوض نشان دادن قدرت آمریکا به جای بریتانیا و حضور مستقیم در منطقه خلیج فارس ترجیح داد که بر قدرت‌های محلی، عمدتاً ایران و عربستان سعودی متکی شود تا امنیت خلیج فارس را تأمین کنند، در حالی که آمریکا نیز با تأمین اسلحه و ابزارهای دیگر به آنها یاری می‌داد. این «سیاست دو ستونی» در حد انتظار مؤثر بود تا این که یکی از دو ستون فرو ریخت: رژیم حاکم بر ایران در سال ۱۳۵۷ش. / ۱۹۷۹م. سقوط کرد (نیکسون، ۱۳۶۴: ۱۴۵).

سقوط شاه برای سلاطین باقیمانده خلیج فارس و نیز ممالک صنعتی غرب، رویدادی نامبارک بود. زیرا سقوط رژیم شاهنشاهی ایران باعث نگرانی کشورهای حوزه خلیج فارس از بازگشت عدم ثبات به منطقه خلیج فارس و ترس از صدور انقلاب ایران به سایر کشورهای منطقه شده بود. کشورهای غربی و به‌خصوص آمریکا هم نگران به خطر افتادن منافع غرب در ایران و اینکه در نتیجه این حرکت انقلابی، ایران ممکن است به چپ متمایل شده و در صدور نفت به سوی غرب وقفه ایجاد شود (دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ۱۳۶۶: ۳۶/۲۹۷).

همچنین نیکسون در ادامه، راجع به نقش ایران، زمان شاه در تأمین امنیت منطقه می‌نویسد: شاه در سال ۱۹۷۳م. سپاهیان ایران را به منطقه ظُفَّار عمان - که چریک‌های مارکسیست با کمک یمن جنوبی همسایه عمان، رژیم سلطان عمان را تهدید می‌کردند - گسیل داشت. محمدرضا شاه با تمرکز نیروهایش در مرزهای عراق و ارسال کمک‌های محرمانه به شورشیان گُرد، ارتش عراق را در جایش میخکوب کرد و مانع شد که ارتش عراق در جنگ اکتبر ۱۹۷۳م. نقش مهمی ایفاء کند. شاه، همچنین فرمان به ساختن پایگاه دریایی چابهار در بلوچستان ایران داد تا دروازه تنگه هرمز را پاسداری کند (نیکسون، ۱۳۶۴: ۱۴۷). ایران با هزینه‌ای معادل ۸۰۰ میلیون دلار ساختن بندر نظامی در منطقه چابهار را آغاز کرد. از این پایگاه عظیم نه تنها حکمرانی بر دریای عمان و خلیج فارس ممکن بود، بلکه در کشمکش منطقه اقیانوس هند نیز مؤثر می‌افتاد و همچنین پیشرفت احتمالی شوروی به سمت اقیانوس هند را از راه خشکی می‌توانست سد نماید (الهی، ۱۳۸۶: ۲۷۰).

جایگاه ایران در سیاست خارجی منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا

در مورد جایگاه ایران در پیشبرد سیاست خارجی منطقه‌ای آمریکا در خلیج فارس باید گفت: در واقع، ایران قدرتمندترین کشور منطقه خلیج فارس به لحاظ نظامی بود که می‌توانست ثبات و امنیت را در آن منطقه تأمین نماید، زیرا ایران مخالف حضور هر قدرت خارجی در منطقه خلیج فارس پس از خروج نیروهای انگلیسی بعد از سال ۱۳۵۰ ش. / ۱۹۷۱ م. بود و به‌عنوان قدرت برتر منطقه‌ای دارای منافع حیاتی در این منطقه بود. اما به‌دلیل جو حاکم بر نظام بین‌الملل در آن زمان که در دوره نظام دو قطبی بود، ایران تصمیم گرفت که با آمریکا رهبر بلوک غرب که پس از خروج نیروهای انگلیسی از منطقه، جانشین انگلستان شده و در خلیج فارس حضور رسمی پیدا کرده بود، متحد شود. ایران قادر بود نقشی را که دکتترین نیکسون برای قدرت‌های منطقه‌ای در نظر گرفته بود، ایفاء کند. ایران بر خلاف عربستان سعودی، دارای نیروی نظامی کافی بود و نظریات رژیم سلطنتی در باره خطر شوروی و لزوم جلوگیری از آن با آرای آمریکا کاملاً یکسان بود.

هنری کیسینجر^۱ مشاور امنیت ملی و وزیر امور خارجه نیکسون در مورد جایگاه ایران در سیاست خارجی منطقه‌ای آمریکا می‌نویسد: «ایران در زمان شاه یکی از بهترین و مهمترین دوستان آمریکا و وفادارترین دولت در جهان بود». موضوعی که ضرورت داشت، تأمین جنگ‌افزارهای مناسب برای ایران بود تا آن کشور را قادر سازد به انجام دادن وظایف پاسداری در خلیج فارس و به‌طور کلی به تقویت بنیه نظامی خود بپردازد. نیکسون موافقت کرد که از شاه در کمک به گردها که در آن هنگام به‌منظور نیل به خودمختاری علیه عراق قیام کرده بودند، پشتیبانی کند. پشتیبانی از گردها می‌توانست عراق متمایل به شوروی را تضعیف کند و مانع از آن شود که نفوذش را در خلیج فارس گسترش دهد و در عین حال، نیروهای عراقی را در مناطق کردنشین میخکوب سازد و توانایی نظامی خود را در رویارویی احتمالی با اسرائیل کاهش دهد. همانطور که کیسینجر در خاطراتش اعتراف کرده است: «مفید بودن تصمیم نیکسون در مورد گردها، کمی بیش از یک سال بعد به منته‌ظهور رسید: تنها یک لشکر عراقی برای مشارکت در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ م. خاورمیانه در دسترس بود» (لنچافسکی، ۱۳۷۳: ۱۷۶-۱۷۵). آغاز زمامداری نیکسون در سال ۱۹۶۹ م. و نقش فعالی که هنری کیسینجر نخست به‌عنوان مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهوری و سپس در سمت وزیر امور خارجه در سیاست آمریکا بازی کرد، نقطه‌عطف مهم و تازه‌ای در روابط آمریکا با ایران به‌شمار می‌آید. در دوران حکومت نیکسون، ایران که تا اواسط دهه ۱۳۴۰ ش. / ۱۹۶۰ م. نقش درجه دوم در سیاست خاورمیانه داشت، به یکی

1. Henry Kissinger

از مهره‌های اصلی سیاست منطقه‌ای آمریکا تبدیل شد و در اوایل دهه ۱۳۵۰ ش. ۱۹۷۰م. یکی از ستون‌های نگهدارنده منافع آمریکا در این منطقه مهم و حساس جهان بود. فرد هالیدی^۱ تحلیلگر مسائل خاورمیانه معتقد بود: ایران از اواخر جنگ جهانی دوم، متحد صمیمی آمریکا بود. دولت آمریکا از سال ۱۹۴۵م. به بعد موجودیت رژیم ایران را تضمین کرد و از اواخر دهه ۱۹۶۰م. از دولت ایران در جهت تفوق منطقه‌ای پشتیبانی کرد و به این دلیل، انواع کمک‌های نظامی و سیاسی مورد درخواست رژیم ایران را در اختیارش قرار داد، زیرا ایران در قاره آسیا موقعیت استراتژیک داشت و عربستان که از ایران بسیار ثروتمندتر بود، نه جمعیت ایران و نه استعداد بالقوه نظامی آن را داشت. تنها کشورهای قابل مقایسه با ایران از این جهت در منطقه خاورمیانه، مصر و ترکیه هستند اما هیچکدام از این کشورها در حال حاضر از منابع اقتصادی شبیه ایران که معمولاً نفت است، برخوردار نبودند. همچنین ایران همسایه جنوبی اتحاد شوروی بود و از اواخر جنگ جهانی دوم از کمک‌های آمریکا برخوردار شد که عمدتاً با توجه به خطر شوروی توجیه‌پذیر بود (هالیدی، ۱۳۵۸: ۲۵۹).

کارشناسان امور کشورهای عربی در وزارت امور خارجه آمریکا با توجه به عدم اعتماد سنتی و بدگمانی اعراب نسبت به ایران که کشمکش بر سر نام خلیج فارس و اصرار کشورهای عرب برای نامیدن آن به‌عنوان خلیج عربی [اصطلاح جعلی] نمونه کوچکی از آن به‌شمار می‌رفت، در باره واکنش احتمالی کشورهای عرب در برابر نزدیکی بیش از حد آمریکا به ایران هشدار دادند. برای حل این مشکل، سیاست معروف به «دو ستونی» ابداع شد و مقامات سیاسی آمریکا در اظهارنظرهای رسمی خود چنین عنوان کردند که عربستان سعودی که کشوری کم‌جمعیت و عقب‌مانده بود، عملاً نقش مهمی در تأمین امنیت منطقه ندارد و بار اصلی حراست از امنیت خلیج فارس و کشورهای ساحل جنوبی آن بر دوش ایران است. قبل از اجرای طرح معروف به سیاست دو ستونی دفاعی خلیج فارس، آمریکا نقشه وسیع‌تری برای تشکیل یک اتحادیه دفاعی بزرگ از کشورهای ایران، ترکیه، پاکستان، عربستان سعودی و کشورهای ساحل جنوبی خلیج فارس داشت اما مصر، عراق و سوریه پیش از تهیه مقدمات اجرای این طرح به مبارزه تبلیغاتی شدیدی با آن دست زدند. ترکیه، پاکستان و کویت نسبت به عضویت در چنین اتحادیه‌ای بی‌میلی نشان دادند و آمریکا از تعقیب این نقشه صرف‌نظر کرد و دیگر راه‌حلی عملی‌تر از تقویت نظامی ایران به‌نظر نمی‌رسید (روبین، ۱۳۶۳: ۱۰۳). در واقع، ایران تنها کشور تولیدکننده نفت منطقه خلیج فارس و مدیترانه بود که در تحریم اعراب علیه آمریکا و کشورهای اروپائی شرکت

نکرد. این اقدام موجب شد که شاه به‌عنوان یک دوست و متحد قابل اعتماد در مطبوعات و رسانه‌های خبری آمریکا مورد تحسین واقع شود. به‌علاوه زبانی که در نتیجه افزایش قیمت نفت متوجه آمریکا شد، در مقایسه با زیان کشورهای صنعتی دیگر ناچیز بود و در تحلیل نهایی، این جریان موجب افزایش قدرت رقابت کالاهای آمریکائی با مصنوعات ژاپن و کشورهای اروپای غربی و در نتیجه افزایش صادرات آمریکا گردید. بدین‌سان، اکثر مقامات دولتی آمریکا و نمایندگان کنگره و نویسندگان مطبوعات، رژیم شاه را متحد خوب و قابل اعتمادی برای آمریکا می‌دانستند و شاه را رهبر نیرومندی به‌شمار می‌آوردند که برای حفظ ثبات و امنیت منطقه حیاتی خلیج فارس باید روی آن حساب کرد.

در دهه ۱۳۵۰ش. ایران در نقش مدافع غرب و ژاندارم خلیج فارس درآمد. بر اساس همین سیاست بود که نیروهای شاه در جزایر تنب بزرگ، کوچک و ابوموسی مستقر شدند و به قابوس بن سعید، سلطان عمان در سرکوبی شورشیان ظفّار کمک کردند. در پی این اقدام، کرانه‌های جنوبی تنگه هرمز زیر کنترل ارتش ایران که مستشاران آمریکائی بر آن فرمان می‌راندند، قرار گرفت. نیروهای ایران در جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک در تنگه هرمز می‌بایست از برقراری تماس میان عراق و جمهوری دمکراتیک خلق یمن جلوگیری می‌کردند و زمامداران بحرین، قطر و امارات متحده عربی را زیر فشار قرار می‌دادند تا فکر برقراری مناسبات سیاسی را با اتحاد شوروی نداشته باشند (بوندارفسکی، ۱۳۵۸: ۱۰۲).

همچنین در سال ۱۳۵۰ش. / ۱۹۷۱م. حکومت وقت ایران استقلال بحرین را به رسمیت شناخت. در این رابطه، اردشیر زاهدی وزیر وقت امور خارجه ایران از شاه تقاضا کرد به عده‌ای از همکاران وزارت خارجه که وظایف‌شان به نحوی با مسئله بحرین ارتباط پیدا می‌کرد، فرصتی داده شود تا نظرات‌شان را حضوراً بیان نمایند. این فرصت در ۲۴ دی ماه ۱۳۴۸ش. فراهم آمد. در این هنگام، شاه در این رابطه اظهار کرد که حدود یکصدوپنجاه سال پیش انگلیس بحرین را از ایران جدا کرد و حال که قصد خروج دارد، می‌خواهد به حکام عرب منطقه استقلال بدهد و بحرین را به ما پس نخواهد داد و آن‌گاه چیزی در این مضمون گفت که من نمی‌توانم چون دون کیشوت رفتار کنم. شاه در باره هدف بزرگتر خود که همان ایفای نقش قدرت برتر در منطقه بود، سخن گفت و اضافه کرد بایستی زمینه را برای اجرای این نقش و ایجاد ثبات و امنیت در منطقه فراهم آورد و بالاخره تأکید نمود که حتی المقدور باید سعی کرد در تعیین سرنوشت مردم بحرین به نوعی اثرگذار باشیم (عسگری، ۱۳۸۱: ۲۹۸).

بدین ترتیب، ایران در چهارچوب دکترین نیکسون به یک قدرت نظامی منطقه‌ای تبدیل شد. هر چند عواملی مانند افزایش شدید درآمد نفت، برخورداری از جمعیت نسبتاً زیاد در منطقه خلیج فارس، وسعت کشور، اهمیت جغرافیایی و سیاسی و پیدایش خلاء قدرت پس از خروج نیروهای نظامی انگلیس از منطقه، در ارتقاء ایران به چنان نقشی مؤثر بودند اما مهمترین عامل در این زمینه، نقش کارگزار سیاست‌های امنیتی غرب توسط رژیم گذشته ایران بود.

نتیجه‌گیری

خلیج فارس به علت موقعیت استراتژیک و کشف نفت در اوایل قرن بیستم میلادی و واقع شدن در جنوب مرزهای شوروی، همواره در سیاست خارجی منطقه‌ای آمریکا از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. به خصوص پس از پایان جنگ جهانی دوم و شروع عصر دو قطبی که آمریکا رهبر بلوک غرب در رقابت با شوروی ابرقدرت شرق به سر می‌برد، از دیدگاه سیاستمداران آمریکا، منطقه خلیج فارس از جمله مناطق در معرض کمونیسم بود که دکترین اتخاذ شده از سوی رؤسای جمهور آمریکا مؤید این مطلب است. در بین کشورهای خلیج فارس، ایران به عنوان کشور قدرتمند در سواحل شمالی خلیج فارس، به لحاظ پرجمعیت‌ترین کشور و ارتش نسبتاً منظم در مقایسه با دیگر کشورهای منطقه و همجواری با مرزهای شوروی، در سال ۱۳۵۱ش./۱۹۷۲م. از سوی آمریکا به عنوان ژاندارم خلیج فارس تعیین شد. موقعیت ژئوپلیتیک خاص (واقع شدن بین شوروی کمونیستی در شمال و مناطق نفت خیز خلیج فارس در جنوب) و عدم خصومت با اسرائیل از عوامل مؤثر در این انتخاب بود. همچنین هم سو بودن نظرات رهبران ایران و آمریکا در مورد جلوگیری از توسعه ایدئولوژی کمونیسم در منطقه، در این انتخاب بی‌تأثیر نبود. به‌گونه‌ای که ایران در سرکوب جنبش ظفّار در عمان در دهه ۱۳۵۰ش./۱۹۷۰م. تلاش موفقیت آمیزی از خود نشان داد. افزون بر آن، در دهه ۱۳۴۰ش./۱۹۶۰م. به دلیل درگیری فزاینده آمریکا در ویتنام و اقتصاد تضعیف‌شده آمریکا بر اثر این جنگ فرسایشی و تحلیل نیروی نظامی و صرف هزینه برای حفظ سلطه آمریکا بر مناطق حیاتی، آمریکا طرح مسئله «بومی کردن» مسائل منطقه‌ای را با هزینه دولت‌های محلی مطرح کرد که «سیاست دو ستونی» یا «دکترین نیکسون» بدین‌منظور برای منطقه خلیج فارس طرح ریزی شد و دو قدرت منطقه‌ای (ایران و عربستان سعودی) عهده‌دار مسئولیت امنیت این منطقه حیاتی شدند که در آن، ایران ستون نظامی و عربستان ستون مالی این سیاست را تشکیل می‌دادند. آمریکا با تقویت این دو کشور از نظر نظامی، سعی در حفظ وضع موجود و حفاظت از منافع حیاتی ایالات متحده در منطقه خلیج فارس داشت.

منابع و مآخذ

فارسی:

- اخترشهر، رجبعلی، ۱۳۸۳، *ارتباط ایران و آمریکا*، تهران: کانون اندیشه جوان.
- اسدی، بیژن، ۱۳۷۱، *علاقیق و استراتژی ابرقدرتها در خلیج فارس*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- اسدی، بیژن، ۱۳۸۸، *خلیج فارس و مسائل آن*، تهران: سمت.
- ، ۱۳۶۹، *علاقیق و استراتژی‌های آمریکا در خلیج فارس (مجموعه مقالات سمینار بررسی مسائل خلیج فارس)*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- الهی، همایون، ۱۳۸۶، *خلیج فارس و مسائل آن*، تهران: قومس.
- امیری، عباس، ۱۳۵۵، *خلیج فارس و اقیانوس هند در سیاست بین‌الملل*، تهران: مؤسسه پژوهش‌های سیاسی و اقتصادی بین‌المللی.
- بوندارفسکی، گریگوری، ۱۳۵۸، *تاریخ توسعه‌طلبی آمریکا در ایران*، تهران: انتشارات حزب توده ایران.
- دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ۱۳۶۶، *از ظهور تا سقوط*، (مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا)، ج ۱، تهران: مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا.
- ، *اشغالگران قدس*، (مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا)، ج ۳۶، تهران: مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا.
- روبین، باری، ۱۳۶۳، *جنگ قدرتها در ایران*، ترجمه: محمود مشرفی، تهران: انتشارات آشتیانی.
- زهیری، علیرضا، ۱۳۷۷، *عوامل مؤثر در شکل‌گیری رفتار سیاسی ایران در قبال اسرائیل*، *فصلنامه انقلاب اسلامی*، شماره ۱، سال ۱، ایران: دانشگاه اصفهان، صص ۱۶۶-۱۵۱.
- طباطبائی، محمدحسین، ۱۳۵۷، *روابط ایران و غرب*، [بی‌جا]، [بی‌نا].
- عسگری، نورمحمد، ۱۳۸۱، *قله‌های قدرت در دو دهه پایانی دودمان پهلوی*، تهران: به‌آفرین.
- کدیور، جمیله، ۱۳۷۹، *رویارویی، انقلاب اسلامی ایران و آمریکا*، تهران: اطلاعات.
- گازبورووسکی، مارک، ۱۳۷۱، *سیاست خارجی آمریکا و شاه*، ترجمه: فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
- لابروس، هانری، ۱۳۵۲، *خلیج فارس و کانال سوئز*، ترجمه: محمود خواجه‌نوری، تهران: مرکز مطالعات بین‌المللی دانشگاه تهران.
- لنچافسکی، جرج، ۱۳۷۳، *رؤسای جمهور آمریکا و خاورمیانه؛ از ترومن تا ریگان*، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی، تهران: البرز.
- معرفت‌جو، علی، ۱۳۶۷، *تغییر سرنوشت مقدر، اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال ۲، شماره ۲۲، صص ۴۱-۳۶.
- ، ۱۳۶۹، *منطق جنگ خلیج فارس، اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال ۵، شماره ۴۲-۴۱، صص ۶۱-۵۲.
- ملک، محمد، ۱۳۸۵، *نفت خلیج فارس و کاهش وابستگی جهانی به این نفت با اشاره به تحریم نفت عربی ۱۹۷۳م*، (مجموعه مقالات همایش بین‌المللی خلیج فارس در گستره تاریخ)، ج ۳، اصفهان: دانشگاه اصفهان، صص ۵۱۱-۵۰۱.

بررسی جایگاه خلیج فارس در سیاست خارجی منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا با ... □ ۱۳۹

نخله، امیل. آ.، ۱۳۵۹، *روابط آمریکا و اعراب در خلیج فارس*، ترجمه: کارو، تهران: سروش.
نیکسون، ریچارد، ۱۳۶۴، *جنگ واقعی - صلح واقعی*، ترجمه: علیرضا طاهری، تهران: کتابسرا.
----- ۱۳۷۴ / ۱۹۹۹؛ *پیروزی بدون جنگ*، ترجمه: فریدون دولتشاهی، تهران: اطلاعات.
هالیدی، فرد، ۱۳۵۸، *دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران*، ترجمه: فضل‌الله نیک‌آیین، تهران: امیرکبیر.

نشریات:

روزنامه اطلاعات، مورخ ۱۳۵۱/۲/۹.
روزنامه اطلاعات، مورخ ۱۳۷۱/۳/۲۱.
روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۴۷/۱۰/۱۵.